



شمس تبریزی را بیشتر متفکر و اندیشمند می بینم تا عارف

یک پژوهشگر گفت: ما نام شمس را عارف گذاشتیم اما بیشتر شمس را متفکر و اندیشمند می بینم که مسائل عصر خود را در جامعه رصد کرده و آسیب های جامعه را شناسایی کرده و به دنبال راه حل است.

یک پژوهشگر گفت: ما نام شمس را عارف گذاشتیم اما بیشتر شمس را متفکر و اندیشمند می بینم که مسائل عصر خود را در جامعه رصد کرده و آسیب های جامعه را شناسایی کرده و به دنبال راه حل است.

به گزارش خبرگزاری مهر، بیست وهفتمین نشست از مجموعه درس گفتارهایی درباره ی شمس تبریزی در روز چهارشنبه ۱۵ مرداد با سخنرانی احمد پاکتچی به «دوستی اساس خلقت و پایه ی زندگی از منظر شمس تبریزی» اختصاص داشت که به صورت مجازی پخش شد.

پاکتچی سخنانش را این چنین آغاز کرد و گفت: مسئله همبستگی اجتماعی از جمله مسائلی است که نه تنها در فضای علوم اجتماعی معاصر مطرح است، بلکه از سوی صاحب نظران در کشور ما با حساسیت بیشتری بدان نگریسته می شود. موضوع دوست بودن با یکدیگر در سطح زیست اجتماعی و دوست داشتن به مثابه مبنایی برای دست یافتن به همبستگی سازنده و پویا در جامعه، چند دهه ای است که در محافل علمی توجه صاحب نظران جهانی را به خود جلب کرده و نظریه هایی در این باره ارائه شده است. بی تردید استفاده کردن از ظرفیت های تاریخی و میراث فرهنگی که یک جامعه از آن برخوردار است، می تواند راه های رسیدن به چنین همبستگی را هموارتر سازد و در بحث حاضر، در همین راستا، آموزه شمس تبریزی به عنوان یکی از ذخایر فرهنگی انتخاب شده است. کوشش بر آن است تا محوریت دوستی به عنوان پایه زندگی اجتماعی و در عین حال اساس خلقت از دیدگاه شمس مورد بحث قرار گیرد و ابعاد مختلف مطرح از سوی وی برای اثربخشی دوستی در تعالی بخشیدن به زندگی اجتماعی انسان به گفت و گو نهاده شود. ویژگی دیگر این بحث آن است که تا کنون کمتر به ابعاد اجتماعی تعالیم عرفانی پرداخته شده و بیشترین تمرکز بر نقش این تعالیم در سلوک فردی انسان بوده است که لازم است افق دید پژوهش ها در این باره گسترش یابد.

واژه عشق و دوستی نزد شمس متفاوت است

علت این که از کلمه دوستی استفاده کردم و واژه آشنایی مثل عشق را به کار نبردم این بود که شمس تبریزی به عنوان عارف در حوزه ادبیات عرفانی ایران شناخته می شود و هنگامی که نامش شنیده می شود ما را به سمت مباحث انتزاعی عرفانی می برد. وقتی کلمه عشق را اضافه می کنیم دچار نوعی غرق شدگی در نگرش های عرفانی می شویم. دوستی در کتاب مقالات شمس تبریزی یک واژه کلیدی است و بسیار از آن استفاده شده است، مثل محبت، عشق، مودت و... که بسیار مورد استفاده قرار گرفته است. آیا چنین مباحثی در حوزه اندیشمندان ما و کسانی که در همین کشور و مرزهای فرهنگی به اندیشه و تفکر پرداخته اند وجود داشته است یا خیر؟

شخصیتی مثل هانا آرنت به عنوان فیلسوف سیاسی آلمانی آمریکایی برای اولین بار در سال ۱۹۲۹ با نوشتن رساله ای مساله عشق اجتماعی و عشق غیرجنسیتی را در «نظریه عشق نزد سنت آگوستین» عرضه کرد که بعدها به صورت کتاب منتشر شد. در آن کتاب آنچه اهمیت دارد مساله دوست داشتن است که آرنت آن را از منظر سه زمان نگاه می کند. وقتی دوست داشتن را در قالب خلقت نگاه می کند و به آن دوست داشتن از منظر گذشته می گوید. هنگامی که دوست داشتن را به مانند مدینه فاضله نگاه می کند که آدم ها بتوانند به مرحله ای از زندگی برسند که همه همدیگر را دوست داشته باشند و جنگی نباشد که می گوید این دوست داشتن از منظر آینده است. شاید جدی ترین و کاربردی ترین بحث آرنت بحث عشق اجتماعی است و آرنت این بحث را مطرح می کند و سخن از این است که چقدر دوست داشتن یکدیگر می تواند پایه های جامعه را تقویت کند و نوعی انسجام و نوعی هماهنگی و همکاری را در جامعه به وجود آورد.

مدل های دوست داشتن از دیدگاه هانا آرنت و اربش فروم

بعد از هانا آرنت چندین فیلسوف دیگر نیز مسیر وی را دنبال کردند و در این چند دهه اخیر این نگرش فلسفی به دوست داشتن اجتماعی یک بحث جدی و موج قابل توجه است. اربش فروم روانشناس فیلسوف با کتاب معروفش «هنر عشق ورزیدن» بسیار تأثیرگذار بود. کاری که فروم انجام داد دو حوزه اصلی را دربرمی گیرد: فروم به دنبال این بود که نشان دهد

مساله دوست داشتن مسأله ای نیست که بین دو نفر اتفاق بیفتد حتی اگر انسان یک نفر دیگر را دوست داشته باشد باید انسانیت و انسان ها را دوست داشته باشد. اینکه یک قلعه دو نفره دوستی و عشق درست کنیم که بقیه بیرون از این قلعه باشند از نظر فروم عشق واقعی نیست بلکه عشق نما است.

بخش دومی که اهمیت بسیار زیادی دارد این است که فروم عشق و دوست داشتن را حاصل یک اتفاق نمی داند مثل داستان های رمانتیک نیست که در جایی ناگهان یک دل نه صد دل عاشق هم بشوند بلکه فروم معتقد است که دوست داشتن یک هنر است که می توان این هنر را ایجاد کرد و آموزش داد. فروم مساله را از این منظر می بیند که ما امروز در عصر مدرنیته در موقعیتی قرار گرفتیم که توانایی ها و مهارت ما در دوست یافتن، دوست داشتن و دوست نگه داشتن بسیار کم است. اگر امثال آرنه و فروم به سمت چنین نظریه هایی رفتند چون ما در زندگی مدرن به شدت با کمبود دوست داشتن مواجه هستیم. جوامع ما بسیار شکننده و مکانیکی شده است و ویژگی زندگی اجتماعی ما به نوعی باز نمودی از عصر جدید چارلی چاپلین است یعنی ما درگیر زندگی چرخ دنده ای و مکانیکی هستیم. چیزی که می تواند ما را از وضعیت مکانیکی خارج کند و روحی در زندگی ما یدمد همین دوست داشتن است.

شمس از جوهر عشق قدیم می گوید

خیلی طبیعی است که عشق به خالق در آثار یک عارف هم بررسی شود. نکته هایی در مطالب شمس وجود دارد که جالب توجه است. شمس در عبارتی از مقالات می گوید «جوهر عشق قدیم» است. اصطلاح قدیم که در آثار فلسفی و کلامی به کار برده می شود به معنی ازلی و همیشگی است. در جایی دیگر شمس می گوید: «مقصود از وجود عالم، ملاقات دو دوست بود که روی در هم نهند جهت خدا دور از هوی» این مساله از نظر شمس تبریزی مقصود از وجود عالم است و ارزشمندترین چیز که در این عالم به عنوان انگیزه ای به شمار می آید این است که رابطه دوستی بین آدم ها اتفاق بیفتند منظور شمس دوستی دونفره نیست بلکه دوستی انسان ها با یکدیگر است.

اگر ما بپذیریم که در دیدگاه شمس چنین رابطه ای (اتفاق افتادن دوستی) در عالم خلقت وجود دارد باید به این مساله اهمیت داده شود و در لایه لای مباحث خود روی این موضوع سرمایه گذاری کرده باشد که این دوستی چیست و چگونه اتفاق می افتد؟ اولین نکته ای که شمس در حوزه دوستی و محبت بحث می کند در کتاب مقالات آمده است که نگاه دوسویه و اعتدال گرایی است که شمس در رابطه با دوستی و احساس دارد. نگاه سانتی مانتال و رمانتیک ما را به این سمت می برد که دوستی را سراسر امر احساسی ببینیم و فکر کنیم دوستی همین است و ما درگیر رابطه ای می شویم و تماماً در فضای احساس حرکت می کنیم. این دوستی در نگاه شمس معنایی ندارد، نگاه ما به دوستی باید نگاهی هدفمند باشد و چیزی که اساس خلقت بر آن نهاده شد که این را می توان در اندیشه و افکار شمس دید. وی بر این باور است که باید در دوستی جنبه ای از معرفت و دانایی باشد.

دوستی میان احساس و دانایی

اولین نکته این است که شمس نمی خواهد درباره دوستی صحبت کند که سراپا احساس است بلکه «دوستی میان احساس و دانایی» برایش مهم است. شمس از دوستی سخن می گوید که یک طرف سکه احساس است و روی دیگر سکه دانایی است. در بخشی از مقالات شمس بر این تأکید می کند: «یک جنبه محبت مستی است و جنبه دیگر آن هشیاری، برخلاف مولانا که فقط بر مستی تأکید دارد» در نقطه مقابل محبت دشمنی و جنگ است که شمس می گوید: «ماده جنگ هواست. هر کجا جنگی دیدی از متابعت هوا باشد، کسی در بند صلح باشد.» نقطه اوج دیدگاه شمس در رابطه بین احساس و دانایی در مساله دوستی در عبارتی است که از شمس بیان شده است. شمس حدیثی از پیامبر اکرم می آورد: «خیر الناس من ینفع الناس / کسی که نداند خیر چیست، چگونه خیر کند؟» زمانی می توانم به دیگری سود برسانم که درکی از سود رساندن داشته باشم. در این عصری که زندگی می کنیم درگیر همین ماجرا هستیم که بسیاری از افراد با اندیشه های ضد و نقیض اقداماتی انجام می دهند که از نظر خودشان در مسیر بهبود حرکت می کنند اما نتیجه آن خرابی است.

شناختن و معرفت، صداقت و راستی در دوستی

شمس می گوید: «اگر کسی مرا تمام بشناسد همین که با من راستی کند، از من بسیار آسایش ها بدو رسد و از من سخت بیاساید.» در این عبارت نه تنها محور رابطه دوستی این است که افراد به یکدیگر آسایش برسانند و هر کدام از دیگری بیاسایند. این چه دوستی است که بتراسم به من لطمه بزند. شمس دو شرط بسیار مهم را برای تحقق آسایش متقابل مطرح می کند. نخست شناختن و معرفت و دانایی و دیگری صداقت و راستی. نگرانی شمس از زمانی است که

دوستی‌ها با ناآگاهی و نادانی همراه است. صحبت بی‌خبران سخت مضر و حرام است، آدم‌هایی که بی‌خبر هستند و دانایی و اطلاعات کافی ندارند مضر و حرام است که انسان با آن‌ها مصاحبت و دوستی داشته باشد.

در جایی شمس درگیر بحث‌های نظری در این حوزه شده است. وقتی انسان چیزی را دوست دارد چشم و گوش انسان را می‌رباید و باعث می‌شود که بسیاری از حقایق را نبیند و واقعیت‌ها را نشنود. سه‌جا در مقالات شمس درگیر این حدیث شده است که دوستی واقعی نمی‌تواند با کوری و کری همراه باشد دوستی واقعی آن است که با آگاهی و دانایی همراه باشد، حتی در یک جایی از کتاب مقالات قولی را از خیام نقل می‌کند که خیام بر این باور است که عشق چیزی نیست جز سرگردانی و حیرت که شمس می‌گوید از نظر من این‌گونه نیست آدم عاشق زمانی ارزشمند است که بداند دنبال چه چیزی است که با دانایی و آگاهی همراه است و می‌گوید عشقی که با سرگردانی همراه باشد عشق واقعی نیست.

دوستی به مثابه نوعی تعامل و حفظ آن

محور دوم «دوستی در مقام تعامل» است. این دوستی به مثابه نوعی تعامل با دیگری هم در مقام ایجاد و هم در مقام حفظ دوستی بسیار مهم است. انسان‌هایی هستند که خیلی زود می‌توانند دوست به دست بیاورند اما قادر نیستند دوستان خود را حفظ کنند این انسان‌ها ناتوان هستند که نمی‌توانند دوستان خود را حفظ کنند مثل کسی که درآمد بالا دارد اما به باد می‌دهد! شمس بر این باور است که چگونه می‌توان راهکارهایی را پیشنهاد کرد که هم بتواند موجب ایجاد دوستی شود و هم کمک کند به این که دوستی‌ها حفظ شود. چه مسائلی هستند که مانع ایجاد دوستی می‌شوند و چه مسائلی باعث می‌شود دوستی‌ها فرو بنشینند و باعث می‌شود به آن لطمه وارد شود.

شمس بسیار بر این مساله تاکید دارد که یکی از بزرگترین تهدیدها برای دوستی‌ها خودپرستی است. مفهوم دوستی یعنی توجه کردن به دیگری و دقیقاً آن سم مهلکی که می‌تواند این دوستی را بکشد و از بین ببرد خودپرستی است. آدم‌های خودپسند نمی‌توانند برای خود دوستی پیدا کنند و اگر پیدا شد نمی‌توانند آن را نگه دارند. شمس در جایی از مقالات می‌گوید: «ورقی فرض کن یک روی در تو یک روی در یار یا هر که هست … بیاید خواندن» شمس می‌گوید تو باید مسائل را از زاویه نگاه دوست هم ببینی و این سم بسیار خطرناکی است که از دید خودت به مسائل نگاه کنی. در جایی دیگر می‌گوید: «آن شخص نقصان اندیش ورق خود بخواند، ورق یار بر نمی‌خواند» در این حالت انسان قادر نیست دوستی را ادامه دهد و این که دوست جدیدی برای خود پیدا کند.

حدیثی از پیامبر و استعاره شمس از مؤمن آینه مؤمن

شمس در مجموعه‌ای از بحث‌ها در کتاب مقالات که بر اساس یک استعاره شکل گرفته به یک حدیث پیامبر اشاره می‌کند. «المؤمن مرآة المؤمن» مؤمن آینه مؤمن است. آینه وقتی تو را نشان می‌دهد نه چیزی از تو کم می‌کند و نه چیزی به تو اضافه می‌کند. وقتی بین دو نفر رابطه دوستی شکل می‌گیرد، دوست باید با دوست خودش به مثابه یک آینه رفتار کند و در موضعی که شمس به توضیح این حدیث می‌پردازد به معنای نشان دادن عیوب و تشریح کردن یک نکته مقابل آن است که بارها در مقالات مشاهده می‌کنیم. شمس به ستایش و مدح می‌تازد و می‌گوید این مساله می‌تواند به دوستی آسیب بزند. چقدر افراد نادان مدح را دوست دارند و افراد دانا ترجیح می‌دهند همانگونه چهره آن‌ها شناخته شود که هست.

شمس می‌گوید: «من سرّ با آن کس توانم گفتن که او را درو ببینم، خود را درو ببینم» وقتی من نوعی بیگانگی در این بین ببینم این دوستی شکل نمی‌گیرد. و این که خود را در او ببینم به معنی یکرنگی و صداقت است که به حدی برسد که رابطه آینه‌ای بین دو دوست پیش بیاید. شمس در جایی دیگر می‌گوید: «اهل جنگ را چگونه محرم اسرار کنند. ترک جنگ و مخالفت بگو» فروم نیز در این باره تحت عنوان هنر عشق ورزیدن سخن می‌گوید که به عنوان شگرد و راهکارهایی است برای رسیدن به دوستی که شمس از آن می‌گوید.

دوستی با نفاق پیوند بخورد فرو می‌ریزد

«مساله صداقت» نکته‌ای است که شمس بر آن بسیار تاکید دارد. این که چگونه در رابطه دوستی صداقت حکمفرما شود و با نفاق پیوند بخورد این دوستی فرو می‌ریزد. شمس می‌گوید: «مرد آن است که چنان که باطنش بود، ظاهر چنان نماید.» و «اگر (صداقت) ظاهر شود … همه عالم یکرنگ شدی، شمشیر نمادی، قهر نمادی» شمس صداقت را کلید اصلی ایجاد و حفظ دوستی می‌داند و عدم صداقت و نفاق را مبنای اصلی برای برآمدن شمشیر و جنگ

شمس در جایی به مولانا می گوید: «مولانا نغزی مرا و زشتی مرا ببیند نفاق نمی کنم.» آخرین جمله مقالات شمس عبارت جالبی است: «اکنون اول شرط من و مولانا آن بود که زندگانی بی نفاق باشد» اگر نفاق در بین باشد دوستی شکل نمی گیرد و دوستانی که با هم صداقت و یکرنگی نداشته باشند بزرگترین آفت برای دوستی است. شمس بر این تاکید دارد که دوستی یک طرفه نمی تواند وجود داشته باشد. روانشناسان می گویند که اگر شریک عشقی شما یک فرد نارس نیست و خودشیفته است خود را برای یک عمر بردگی آماده کنید که یک طرف ارباب و طرف دیگر برده است. با این فرد نمی توان زندگی متعادل داشت. هر دوستی نمی تواند یک سویه باشد دوستی باید دوسویه باشد.

شمس اندیشمند نگاه روانشناسی به دوستی دارد

دوستی به مثابه «هنر و مهارت» مساله دیگری است که شمس بر آن تاکید دارد که این مساله را در کتاب هنر عشق ورزیدن مشاهده می کنیم. شمس در این جا کمی روانشناس هم شده است و وارد جنبه های کاربردی مساله شده است. ایجاد ظرفیت مثبت نیز مساله مهمی است که فرد در خودش ظرفیت مثبت ایجاد کند که بتواند باعث ایجاد و دوام دوستی شود و در جایی می گوید: «اگر چنین نوری و ذوقی نداری، پس تدارک بکن» در این راستا دو مدل اساسی را شمس پیشنهاد می کند یکی این که من قضاوت را از خودم آغاز کنم و می گوید اگر می خواهی قضاوت کنی با نقد خود شروع کن. «مرد آن است که عیب بر خود نهد؛ ما لی لا اری الیهدهد» حضرت سلیمان نمی گوید چرا هدهد نیست؟ می گوید من چرا هدهد را نمی بینم؟ وقتی می خواهد نگاه نقادانه را شروع کند می گوید شاید هدهد هست حتماً من ایراد دارم که هدهد را نمی بینم.

نکته دیگری که در مباحث شمس مهم است «کینه و کین داری» است که شمس بر آن حساس است می گوید کینه مهم ترین ابزار تخریب دوستی هاست و کین داری مهمترین مانع است که دوستی به وجود بیاید می گوید: «کینه هنرها را می پوشاند و کین داری و خیانت و سطوح آن» اگر مهارتی هم داشته باشی کینه آن مهارت و امکان ها را نابود می کند و به عنوان یکی از مهمترین ظرفیت ها می بیند و برای این که بتواند زمینه ایجاد دوستی را فراهم کند باید کینه را از بین ببرد. اگر بخواهیم نگاه اجتماعی به آن داشته باشیم این است که انسان ها اگر نقادانه برخورد می کنند باید نقد را از خود شروع کنند و باید سعی کنند هر نوع خشم و کینه نسبت به دیگری را از خود از بین ببرند تا زمینه و امکانی برای تعامل دوستی فراهم باشد.

همیشه مسائل خوب پیش نمی روند بسیاری از مواقع می خواهیم رابطه هایمان دوستی باشد اما طرف مقابل آزار می رساند. شمس در عین اینکه اساس دوستی را رابطه دوطرفه می داند اما این مساله را مورد تاکید قرار می دهد که جاهایی باید گذشت داشته باشی و آزارها را نادیده بگیری این مساله خود یک فن و تکنیک است و می گوید: «تا بتوانی در خصم به مهر خوش درنگر این کردار تو او را خوش آید» در جایی دیگر می گوید: «خدا ما را این داده که با بیگانه توانیم نشستن با دوست اولی تر» و به حدیثی اشاره می کند و می گوید: «تخلقوا باخلاق الله؛ انک علی خلق عظیم؛ باش وقت معاشرت با خلق / همچو حلم خدای پذیرفتار» وقتی می خواهی با مردم معاشرت کنی حلم و بردباری تو مثل خدایی باشد که تحمل بدی را دارد.

شمس می گوید بسیاری هم صحبت هستند اما دوست نیستند

چهارمین بخش که شمس در حوزه دوستی مطرح می کند، من آن را ساختار اجتماعی دوستی می نامم. ما با نوعی درجه بندی و سطح بندی دوستی مواجه هستیم از نظر شمس دوستی مثل نور خورشید است که درجات و شدت متفاوتی دارد هر چه به خورشید نزدیک تر شدت آن بیشتر است. نگاه شمس به دوستی این گونه است که افرادی هستند که می توانی با آن ها خیلی دوست باشی ولی این به معنی این نیست که با دیگران نمی توانی دوست شوی بلکه باید مثل خورشید باشی که چقدر از نظر دوستی نزدیک تر و یا دورتر است. شمس تعبیر جالبی در این زمینه دارد «دور نزدیک و نزدیک دور» و در جایی دیگر می گوید: «مرا در همه عالم یک دوست باشد و آن مولاناست.»

یک دوست در چه درجه ای از دوستی است. شمس در جایی از دوستی با همه خلق سخن می گوید که در اینجا با سطح بندی دوستی مواجه می شوید و به اصطلاحاتی اشاره می کند بین دوست و هم صحبت که می گوید بسیاری هم صحبت هستند اما دوست نیستند. در اینجا تفاوت معنادار میان دوست و هم صحبت بیان می شود. مفهومی را شمس می گوید: «همه خلل یاران و جمعیت آن است که نگاه ندارند یک دیگر را؛ باید که چنان زیند که ایشان را لاینفک دانند.» سپس اشاره می کند که دوست واقعی عیب پوشی و نیک خواهی را خوب می داند.

شمس بر اساس دوستی هرم می سازد نه دشمنی

شمس به دنبال مدلی در دوستی و در ارتباط با درجات دوستی است، مانند شرکت های هرمی که می گوید: «احب غیرک لأجلک» و محبوب محبوب، محبوب است در جایی به صراحت در کتاب مقالات دیده می شود. و در جایی دیگر می گوید: «هر چه مرا رنجانید، آن به حقیقت به دل مولانا رنج می رساند» شمس تبریزی با دشمن چنین برخوردی نمی کند. ما از بعضی سردمداران سیاسی کشور می شنویم که هر که با ما نیست بر ضد ماست؛ این مدل پیشنهادی شمس نیست، شمس بر اساس دوستی هرم می سازد نه بر اساس دشمنی. در کار شمس ما با هرم دوستی مواجه می شویم. شمس بر دشمنی بسیار سخن گفته اما از آن به عنوان محور وجودی در روابط اجتماعی در نظر نگرفته و به آن اصالت نداده است. همواره بر این باور است که منبعی است برای پراکندن دوستی و فرق بر این است که چه کسانی به منبع خورشید نزدیک تر هستند و چه بهره ای از این دوستی دریافت می کنند.

با تمام ارجحی که برای عرفا و دیدگاه عرفانی آن ها قائل هستیم ولی باید به این نکته توجه داشته باشیم که این ما هستیم که بر این افراد نام می گذاریم و باید بر این نامگذاری ها مطلق نگری نداشته باشیم ما نام شمس را عارف گذاشتیم اما وقتی آثارش را ورق می زنیم بیشتر شمس را متفکر و اندیشمند می بینم که مسائل عصر خود را در جامعه رصد کرده، دردها و آسیب های جامعه را شناسایی کرده و به دنبال راه حل هایی برای غلبه بر این آسیب هاست و بازخوانی این دیدگاه ها در عصر ما می تواند در زمینه های مختلف اجتماعی برای ما کارساز و مفید باشد نه این که تنها با یک نام عارف بسیاری از این کاربردها و بهره گیری ها را از دست بدهیم.